

دنباله دار سستاره

حامد حجتی

یک برنامه تلویزیونی مکتوب
ویژه ایام فاطمیه



پلاتو اول / مجری / مودب با لباسی مشکی و مورتی معصوم:

بنام خدا / خدایی که جهان و جهانیان در تب و تاب رسیدن به آن نورانیت مطلق اند / سلام / حتی برای من و شما که حرف دلمون یکیه / خدا یک کلمه‌ای رو آفریده که کلید باز شدن درهای رحمتش / خودش گفته که «سلام قولاً من رب رحیم» و ما برای این که «ادخلوها بسلام آمنین» باشیم در خونه دل همه شمارو با همین واژه سلام می‌زنیم / سلام به همه شما آدمای عاشق / آره با شما که عشق به یک نقطه نورانی در نگاه‌های بارونی‌تون برق می‌زنه!

□ □ □



پلاتو دوم / مجری / بسیار صمیمی :

بعضی‌ها فکر می‌کنن که این واژه عشق باید هر جایی خرج کنن / اصلاً نمی‌دونن که عشق / یکی از گسترده‌ترین مفاهیمی که آدم دست و دلش می‌لرزه وقتی می‌خواد / به جایی از اون استفاده کنه / واسه همین که آدم عشق توی مفاهیم دست پایین که می‌بینه اصلاً به دلش نمی‌چسبه. البته / درستش هم همین که شهر عشق برای ما یک کمی دست نیافتنی باشه [مجری به این طرف و آن طرف نگاه می‌کند و نفس عمیق می‌کشد] بوی شهر عشق می‌آد... شما هم حس می‌کنید؟ ...

پلاتو سوم/ مجری با چشمهایی کنجکاو و پرسشگر:

شما فکر می‌کنید توی شهر عشق چه عطری می‌پیچه؟ / شما فکر می‌کنید اصلاً
عشق چه بویی داره؟ / یه نفس عمیق بکشید... [نفس عمیق می‌کشد] ما اومدیم توی
مسیر شهر عشق بساط دلدادگی مون پهن کردیم و با همین عطر شهر عشق که
زنده‌ایم / شاید باورتون نشه اما این که می‌گیم ما، یعنی «شیعه»!
یعنی «شیعه» ۱۴ قرن توی همین کوچه پس
کوچه‌های شهر عشق نشست و داره با
همین عطر زندگی می‌کنه!

پلاتو چهارم/ مجری با نگاهی غمناک و نگران:

دلتون گرفت! / درسته چون شما هم این عطر آشنا و جانسوز رو می‌شناسید
/ دلتون گرفت! / حق دارید! / اونایی که دلشون نمی‌گیره مریض‌اند! / روزهای ماه
جمادی‌الاول و جمادی‌الثانی درست همون روزهایی که این عطر / توی شهر عشق
یعنی «مدینه» شروع به وزیدن کرد و دل ما شیعیان را برای همیشه هوایی خودش
کرد.

اگه بخوایم / یکی یکی تمامی گل‌های این شهر رو بو کنیم / دیگه دلی برامون نمی‌مونه
/ نذر کردیم به اتفاق شما / مشام جانمون به عطر گل «محسن» بسپاریم / گلی که نشکفته این
همه آدم دیوونه خودش کرده.

پلاتو پنجم/ مجری با دلتنگی:

باورتون میشه! / روز تولد آدم / روز
شهادتش باشه / این خیلی سعادت بزرگی که آدم
به دنیا نیومده تمام مراحل کمال انسانی رو طی
کنه و بشه شهید / آخه وقتی انسان‌ها به بالاترین
مقام‌ها می‌رسند / خدا آنها رو برای خودش جدا
می‌کنه / و این شهید نیومده ما، تمام مراحل اوج و
عروج توی همون شش ماهگی گذروند / همون
چند ماهی که با صدای قلب مادر هستی زندگی
می‌کرد / خوش به حال محسن / هم شش ماه به
صدای ضربان قلب مادر هستی گوش داد / هم
همراه ملکوتی‌ترین آدمای جهان به سمت آسمان
پرواز کرد.

پلاتو ششم/ مجری غمگین و ناراحت:

محسن همون شهیدی بود که مولا علی علیه السلام توی قنوتاش دشمنانش لعن می کرد / محسن همون شهیدی بود که نور چشم مادرمون زهرا بود / آره محسن اون قدر دوس داشتنی بود که خدا اون برای خودش جدا کرده بود / وقتی آدم به زندگی نیومدش دقت می کنه / می بینه این طفل کوچک چه بزرگ مردی بوده. همتون این آیه را حفظ هستید که: «يَا أَيُّ ذُنُبٍ قُبِّلَتْ» در روایات اومده که از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدن / امام صادق علیه السلام در یک لحظه تمام خاطرات کوچی بنی هاشم رو جلوی چشم شیعیانشون ظاهر کردند و گفتند: «به خدا قسم منظور محسن علیه السلام است» حالا شما خودتون قضاوت کنید که این محسن چقدر بزرگه!

□□□

پلاتو هفتم/ مجری در حال قنوت:

وقتی فکرش می کنم / می بینم ما شیعیان آل عشق باید عاشقی خودمون ثابت کنیم / مگه می شه آدم عاشق یه چیزی بشه / اونوقت دشمنای عشقش هم دوست داشته باشند؟ / نه به خدا نمی شه! / یه طرف این عاشقی و شیدایی همون بُغضی که از دشمنای آل عشق توی وجودمون ریشه داره / اصلاً مگه ما شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام نیستیم / مگه علی مولای عشق ما نیست / همون مولای عشق توی قنوتاش، می دونید چی دعا می کرد؟ / مولا در بعضی از قنوتاش، دست هاش با این دعا به سمت آسمون می کشید که: «خدایا بخاطر جنینی که سقط شد و پهلویی که شکست و سندی که پاره شد به آنها لعنت فرست»^(۱)

□□□

پلاتو هشتم/ مجری با ناراحتی و غضب:

باور کنید هر چی فکر می کنم / هر چی با خودم کلنجار می رم / هرچی می خوام خودم یه جورری راضی کنم / نمی شه / آخه آدم چقدر باید نامرد باشه که بیاد پشت در خونه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله آتش روشن کنه / بعد تهدید کنه / بعد با لکد درو باز کنه و اونوقت گلبرگ صورت مادر سادات به سیلی زُمخت دستهایش پرپر کنه و محسن در واقع شهید این حرکت نامردانه باشه.

باور کنید هر چی فکر می کنم / نمی دونم اسم این آدم هایی رو که نه بویی از انسانیت و معرفت بردند / نه بویی از ادب و احترام باید چی گذاشت / البته فکر نکنید این آدم ها فقط در دوران جاهلیت پیدا شون میشه / نه... / امروز هم قاتلان محسن در لباس های اتوکشیده و تیپ و قواره های متمدن امروزی و با پُر قرائت های جدید از دین و ادای روشنفکری درآوردن / خدا می دونه توی کدوم سقیفه به فکر شهادت یک محسن دیگه اند!

پشت‌پا

پلاتو نهم / مجری حالت مناجات:

خدایا! بوی دود می‌آید / شعله‌های آتش را می‌بینم که
از درِ خانه بالا می‌رود و نیمی از آن را سوزانده است.
خدایا! ای کاش اهل خانه بیرون رفته باشند و
کسی پشت در نباشد!
خدایا! کاش می‌توانستم فریاد بزنم و اهل خانه را
خبر کنم مخصوصاً مادرم را که صدای قلب
محسن در وجودش جاری است.
خدایا! این شهر بوی دود می‌دهد بوی غربت
یعنی می‌شود خانه‌ای آتش نگیرد؟ / بازویی
کبود نشود / گونه‌ای نیلگون نگردد و...؟

□□□



پلاتو دهم / مجری غمناک اما امیدوار:

راستی انتقام این همه مصیبت رو کی باید بگیره؟ / ما که مُهر
عاشقی روی دلمون سنگینی می‌کنه و اگه بتونیم این عاشقی رو
به سرانجام برسونیم کاری کردیم کارستون / ما شیعه‌ها فقط
باید اشک بریزیم / آخه شما بگید برای این همه مصیبت / ۱۴ قرن
اشک کافیه یا نه؟

آره خدا جای حق نشسته / رجعت رو همون خدا / مقدر
کرده تا روزهای مظلومیت شیعه دوباره تکرار نشه / اما
این بار دیگه دنیا رو پاشنه ظلم به آل عشق نمی‌چرخه /
یعنی دیگه توی رجعت مولا علی (ع) نمی‌ذاره کسی نگاه
چپ به کوچه‌های بنی‌هاشم داشته باشه چه برسه به
این‌که سیلی... بازوی کبود... آتش... و محسن.

تازه غیر از این‌ها، ما یه صاحبی داریم که یک روزی
میاد برای این‌که به ما شیعه‌ها بگه / شیعیان ما / شما این
همه سال برای مصیبت‌های ما گریه کردید حال ما
اومدیم میوه دادن اشک شما رو روی درخت افتخار
شیعه ببینیم.

آره آقا که بیاد / اول انتقام خون محسن می‌گیره چرا
که اون اولین شهید غربت! / اولین شهید مظلومیت /
اولین شهید کوچه‌های بنی‌هاشم / راستی اگه به شهر
عشق «مدینه» رفتید حتماً یه سری به کوچه «شهید
محسن فاطمی (ع)» بزنید.

● پی‌نوشت‌ها

۱- المصباح، ص ۵۵۳